

اگر در صد گزانه نظام جامعی از انگوی زن مسلمان باشیچ، روشن است که مقدمه بحث خود را باید مسائل زنان قرار دهیم و به منظور مسئله شناسی در امر زنان، ابتدا باید تصویر روشنی از مسئله به دست آید. مسئله زنان امری است که به نوعی زنان از جهت فکری یا عملی با آن درگیرند (۱) و به عنوانی مانند مسائل حقوقی، فقهی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و خانوادگی قابل تقسیم است. با وجود این، می توان آنها را در اغلب موارد در یک نگاه جامع جهت دهی کرد. به عبارتی روشن تر، مسائل مورد نظر به گونه ای با هم در ارتباط اند و ما گرچه در بیشتر موارد آنها را در جریانات موازی ارزیابی می کنیم و هر کدام را به بخشی اجازه می دهیم، ولی در واقع، بین آنها رابطه سببیت برقرار است و دسته ای از این مسائل، معلول دسته ای دیگرند؛ چنان که در بعضی موارد هم دسته ای از آنها در عرض هم، معلول علت واحد هستند. طبعاً کشف این ویژگی ها ما را به سمت دستیابی به راهکارهای مناسبی رهنمون می سازد.

نکته دیگر آنکه مسائل مزبور گاه آن چنان در ذات خود دارای طبقه بندی هستند که اگر در مقام تشخیص اولویت ها و مقام برنامه ریزی رعایت شوند، خود به خود بخش عظیمی از موارد جاتی و حاشیه ای را حمل خواهند کرد. بنابراین در باب مسئله شناسی زنان سه محور اصلی باید مدافقه قرار گیرد: ۱. تشخیص مسئله؛ ۲. کشف و تعیین روابط بین مسائل؛ ۳. تعیین اولویت ها

محور اول: تشخیص مسئله

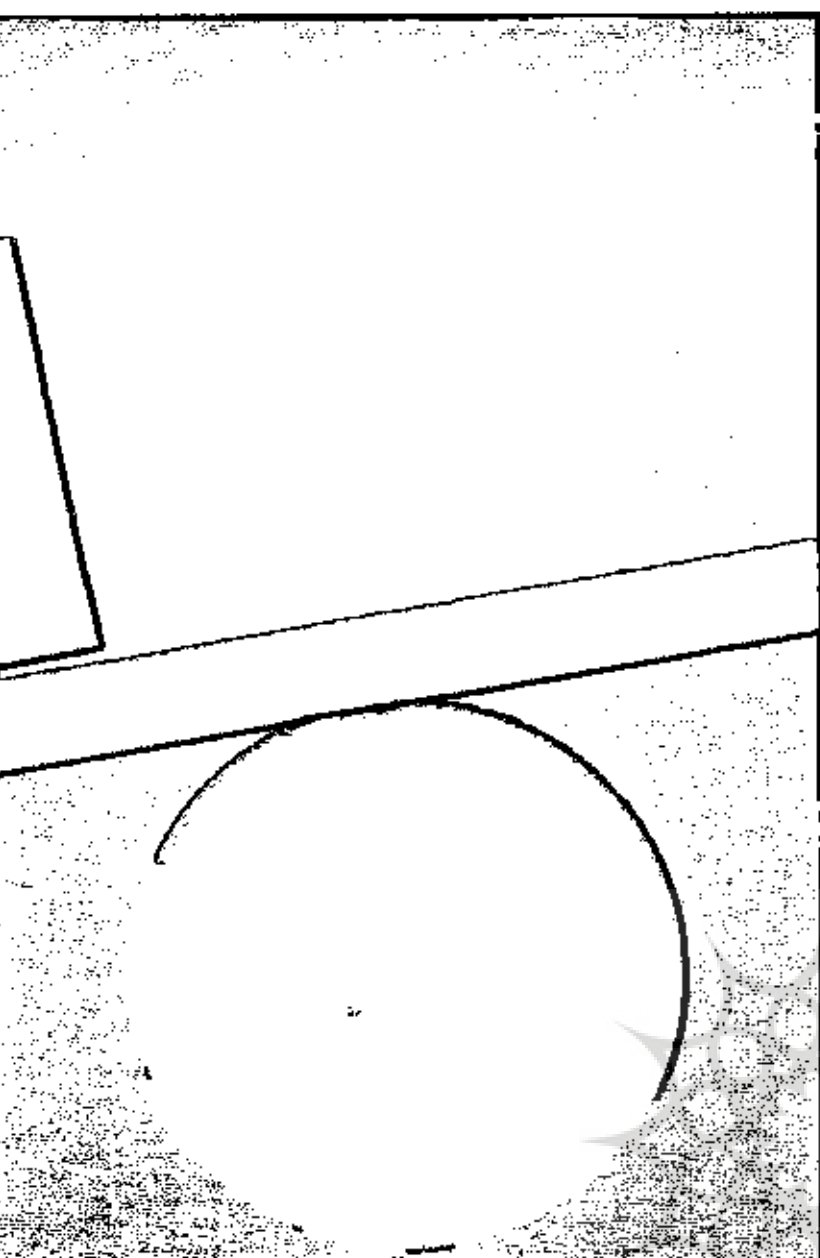
مسائل زنان را می توان چندان مسائل جامعه و به طور خاص، چندان مسائل مردان، شناسایی کرد چنان که گذشت. مسائل زنان از نظر ما مسائلی هستند که فکر و اندیشه فزونی گذاران و مجریان جامعه را از یکسو و خود طبقه زنان و حتی مردان و کودکان را از سوی دیگر به خود مشغول داشته اند. به زعم بعضی مسائل زنان ناشی از جنس آنان است و ساختار بیولوژیک زن موجب یک دسته ویژگی های روان شناسی در او شده است و این سراساز مشکلات و تمامی مسائلی است که زنان در زندگی با آن مواجهند. اینان معتقدند که در شرایط عصر جدید تاریخ مصرف این جنس دوم گذشته است و باید با ایجاد تغییر در اصل این جنس هم در بعد بیولوژی و هم در بعد روانی او، به سوی حل مسائل گام برداریم (۲)

در دیدگاهی دیگر، مسائل زنان برخاسته از جنسیت است و نقش های ثابت زنان در تنظیمات اجتماعی ذاتاً مسئله ساز است. این دیدگاه در قالب خاصی گاهی این چنین طرح می شود که میزان توسعه یافتگی کشورها در شاخص چندهمت، یکی از مهم ترین شاخص های سنجش توسعه یافتگی است. مانند سواد در سطوح مختلف تحصیلی و رشته های آموزشی و توزیع آنها بر حسب جنس، دائمی بودن مشاغل زنان، بارداری، مرگ و میر نوزادان و مادران و برخورداری از مزایای حقوقی از جمله مسائلی است که در کشور ما به جهت پذیرفته شدن شاخص های چندهمت و عنوان یکی از معیارهای توسعه یافتگی از سوی روشنفکران، در نوبت صف دموکراسی قرار گرفته است. (۳) با اینکه این نقش ها ذاتاً مشکل آفرین نیستند، ولی به ضمیمه بعضی فاکتورهای موجود در جامعه

مشکلات زیادی را برای زنان ایجاد کرده اند. ما در این جا در صدد استقصای تمام نظرات و دیدگاه های موجود در این زمینه نیستیم. چنان که به نقد تفصیلی آن چه گذشت هم نمی پردازیم. ولی به نظر می رسد حرف اخیر در کلیت خود حرف صحیحی است اما تضاد بی جمع و همه سوگیر در جهت شناسایی مسائل زنان نیست. وجود نقش های ثابت و کلیشه ای برای زنان که در یک ادبیات وسیع در طول تاریخ همواره تأیید شده است، گاهی در چریفات جمودگرایانه در یک مسیر انحرافی قرار گرفته و کمتر به این انعطاف و انبساط به اوضاع و نیازمندی های جدید نشان نداده است و در قبال این واقعیت، عکس العمل منطقی که متناسب با مقتضیات ذهنی، روحی و رفتاری زنان باشد و منافع آجل و عاجل خود را عاید زنان کند اتخاذ نشده است و نوعاً در برخی فصولت های عجولانه، این وضعیت کلاً به منشاءهای دینی نسبت داده شده و هیأت های دینی به جای دیگر ره یافتها نیز تاوان برداخته اند (۴). حقیقت این است که واقعیتی اقتصاد دارد ما از یک سو چشم خود را بر پیامدهای مثبت و منفی جنسیت فرو نیندیم و از سوی دیگر، برای رسیدن به حقیقت امر جامع نگریه، مسائل زنان را بی گیری کنیم.

کسانی هم هستند که معتقدند مشکلات زنان ایرادی فرقی ماهوی با مشکلات مناطق دیگر جهان ندارد و تمام این مسائل را ناشی از ویژگی مهم عقلانیت عصر تجدد می شمارند. توضیح اینکه زنان ایرانی در بروز سنت و مدرنیته قرار دارند. عصر تجدد انسان را از استحاله در روح جمعی و هویت ملی بر مبنای ارتباط با جامعه رها نموده و به موجودی فردگرا تبدیل ساخته است. اما این معانی اثرات متفاوتی برای زن و مرد داشته است. مردان دارای موقعیتی غیر از آنچه داشته اند نشده اند. برخلاف زنان که قرب گرایسی برای آنان، ملازم با تغییر نقش های جنسیتی آنان بوده و نقش های ملحدی و همسری با شکل گیری شخصیت مستقل آنها تسلسل گار جلوه کرده است. اینان هر چه خود را با تبعات مدرنیته هماهنگ کرده اند از این بروز رهایی یافته اند و از آنجا که زن ایرانی در فضایی زندگی می کند که با مدرنیته (چه رسد به پسا مدرنیته) فاصله زیادی دارد و باور داشت های سنتی در فرهنگ او جای خود را به معیارهای متجددانه نداده است. در تمام مظاهر زندگی اش با این کشمکش مواجه است (۵)

نقزادی هم وجود دارند که مشکلات اصلی زنان را مشکلا کلی می دانند که در نشیات و سایر رساله ها منعکس می شود. به عنوان نمونه، یکی از حقوق دانان معتقد است که مشکلات حقوقی زنان در ایران بیشتر در ناحیه حقوق مدنی است. ولی اینها مشکلات اساسی زنان نیستند بلکه مسائل آنان در حوزه واقفیات اجتماعی و در ابعاد رفتاری های تمیض آمیز با زنان متجلی است. حداقل در شرایط معاصر جامعه ایران، مسئله زنان اولاً جزئی از مسائل اجتماعی کشور است و فرای آنها هسته کلونی آن بیشتر اجتماعی است. (۶) گاهی نیز مشکلات زنان به مشکلات صرفاً فرهنگی ارجاع می شود که طبعاً این خلأ را طرح های آموزشی و راهکارهای فرهنگی پر می کند. مناقص این نظریه قائل اند که باید ادبیات جدیدی را در سطوح مختلف بی ریبیت که نهایتاً به تغییر نقش های زنان یا نیایچی از این دست بینجامد و بدون ایجاد این تغییر، هر تلاشی در جهت رابع مشکلات زنان بی فایده است، حتی اگر منتظر تغییر مزبور هم نباشیم.



اگر زن

ضرورت نگاه نظام مند به الگوی شخصیت سازی زنان

خداه شوند حتی مشکلات زنان در مناطق جغرافیایی متفاوت و با بافت فکری - فرهنگی مختلف بر یک روزه نیستند تا چه رسد به اینکه مشکلات زنان دیگر نقاط جهان را به کشور خود تسری دهیم و فضایی کاذب از معضلات بسازیم و چنان آن را تبلیغ کنیم که خود زنان هم باور کنند باید دید توسعه سیاسی یا اجتماعی زنان در کنار سایر امور و نقش های زنان و در کنار نظام لوزشی و توسیعی مادی دارای چه تعریف و گستره ای خواهد شد و جست و جو کرد که اهدافی که از این توسعه مدنظر است اهداف خاصی قشر زنان است یا اهداف کلانی است که رشد و ترقی کل ایست. راه تأمین می کند؟ آیا زن در این فرایند به عنوان یک شهروند در اجتماع فعال است یا به عنوان یک زن (که خطر ایزازی شدن در اینجا تهدید کننده است) و با فراتر از آن به عنوان یک ملأرا آیا می توان بین این معنای از توسعه یا دیگر حقوق و تکالیف جمع کرد؟ چه سازگاری ای بین این ارزش ها وجود دارد؟ یا اصلاً افزودن بر هر نقشی به طور قهری به معنای کاستی یا قربانی کردن وظایف و حقوق دیگر است؟ آیا شرکت در فرایند توسعه

آگاهی زنان از حقوق و تکالیفشان گام بلندی برای حل مشکلات است. در بعضی تفاسیر و توصیفات از مسائل زنان، گاه کار به جایی می رسد که در داوری تمام این مشکلات به عدم حضور سیاسی و اجتماعی منتهی می شود و طبعاً هر طرحی که به توسعه سیاسی و اجتماعی زنان منجر شود، منشوری برای عمل قرار می گیرد. در این دیدگاه، دستیابی هر چه بی تر و کیفی تر زنان به اهرم های قدرت، بسیار مطلوب است. چنان که گاهی ادعا می شود اگر زنان چند نماینده و وزیر در کابینه داشته باشند یا اصولاً رئیس قوه مجریه زن باشند جهان زیباتری می توان ساخت. البته نمی توان فکر کرد که حل مشکلات زنان منوط به درک و دریافت عمیق نیازها و توانمندی های این طبقه است. اما تملیظ معنای فوق به جهت همان نگاه جزئی نگر به مسائل زنان است. وجود بازوان اجرایی یا تقنینی از بین زنان در حکومت نه به خودی خود حلال مشکلات است و نه به تنهایی مشکل زاست. حق این است که مشکلات و گرفتاری های زنان همه از یک سرخ نبوده که با یک راه حل فیصله





عبادت‌های

حق زن است یا به عکس، وی از چنین حقی بی‌خوردار نیست؟ اینها همه سؤالاتی است که در صورت بررسی همه جانبه مسائل زنان در یک طرح نظام‌مند، قابل پاسخگویی است.

گسست راهکارهای عملی از یکدیگر در ایجاد مختلف فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و... نیز از لایه‌های زیرین (مباحث بنیادین)، یک بحران بدون راه‌حل است. به راستی اگر ما زن را فقط به عنوان یک انسان که از بد حادثه دارای اوقوت شده است بدانیم یا رشد و تعالی او را در یک نظام اخلاقی و حقوقی پیگیری کنیم و فقط به این بیندیشیم که تا به حال به جهت عدم تقسیم عادلانه امکانات از قدرت و ثروت بی‌بهره مانده است، به نوع بشر اعلان جنگ نمائیم که بی‌جرح تا بی‌خیم؟! آیا اگر در مسیر پژوهش به خانواده و نظام خانوادگی به عنوان کلون سوخت و رحمت ننگریم و آن را مستی دست و پاگیر تفسیر کنیم، فتوا به نسخ این سخت نخواهیم داد؟ آیا اگر پروژه «عیسی به دین خود موسی» به دین خود در خانواده اجرا شد تا هر کسی که بتواند در سلیقه قدرت و ثروت جام پیروزی برآید و فاتح میدان باشد، صرف حضور کور

که این مسیر نه در حاشیه که در متن خود، نه‌محدث اجتماعی فراوانی را برای او به فرمان می‌آورد. چنین موجودی به جهت حساسیت اشغالی که انسان پروری است، باید ظرفیت بی‌گرنه خود را حفظ کرده و به جای آنکه لای بیچ و مهرهای اقتصاد خرد شود در مهد صفا آن چنان که در خور شأن اوست و بلکه بیشتر ناسین شود.

دانشسن و علم‌آموزی حق چنین زنی است. نژدین به اخلاقی ستوده و رسیدن به قله رفیع کمال شایسته اوست. شرم و آزرده زبند اوست و هموست که حقی به نام خود باختر و فساد ندارد او نسبت به کسب درآمد برای اتفاق به دیگری وظیفه و تکلیفی ندارد و طبع برعکس از وی قهرمانی میسر ساخته است که گرچه اسطوره میدان رزم نیست ولی خود می‌تواند همه نیازهای فردی و اجتماعی خود و خانواده را مسلمان دهد در نتیجه باید با هر مثنی که زن را از رسیدن به این هدف و باز قزر گرفتن در آن جایگاه منع می‌کنند مبارزه کرد. گاهی فرهنگ گاهی شرایط اجتماعی، گاهی نارسایی‌های اقتصادی و گاهی عدم مشارکت سیاسی مانع رسیدن به این هدف است و گاه این مانع از خله بر می‌خیزد و گاه از مسائل اجرایی، البته در مواردی هم عدم شفافیت مالی نظری، از رسیدن به رهیافتی دینی، جهت نرفتنی زنان بر فرآیند توسعه اخلاق و معنویت متناسب با شرایط روزه معامت می‌کند. به بیان دیگر، گاه عملیات تطبیق شریعت و فقه با اوضاع جدید، از طرف فقیهان به طور روشن صورت نمی‌گیرد و ایجاد مانع می‌کند ولی اگر ما موقعیت زن را فقط در شهروندی محدود ساختیم که در یک جامعه انسانی به سوی لذت و رفاه بیشتر بر حرکت است و دور نمای اهداف او را در چنان معانی‌ای خلاصه کردیم، طبعا فهرست مسائل ما تغییر خواهد کرد.

بخشی از مسائل زنان، به سطح فرهنگ جامعه بر می‌گردد که با طبقه‌بندی می‌توان این مسائل را به شخص یا مراجع فرهنگساز جامعه ارجاع داد و سهم تصور یا تفسیر آنها را در ایجاد این مسائل و یا تعویق در ارائه راه‌حل، معلوم کرد. علاوه بر این، منشأ اصلی بسیاری از مشکلات مسائل فرهنگی است که ضروری است زنان و مردان نظریه پرداز و خردورز جامعه، این مسائل موجود را ریشه‌یابی کرده و مسائل اساسی را در یابند. مسائل فرهنگی زنان به لحاظ ساختاری دارای اهمیت خاصی است زیرا همچنان که در یک ستر وسیع یا آهنگی کند ساخته می‌شوند به همان کندی و بلکه کندتر قابل تغییرند. عوامل فرهنگساز گاهی آن چنان مقتدرند که به راحتی نمی‌توان در مقابل آنها قد علم کرد و یا رفتارهای چپشی تأثیر آنها را کاسته بلکه باید اثرات سوء آن را با عامل فرهنگی دیگری جبران کرده از باب نمونه، رساله‌ها در عصر ارتباطات به عنوان یکی از عوامل مهم فرهنگساز مطرح هستند که فراورده‌های فرهنگی آنها بدون آنکه محتاج گذر از بوروکراسی اداری باشند در اختیار مردم قرار می‌گیرند و به تعالی یا تحذیر جامعه می‌پردازند.

تاریخچه رسانه‌ها نشان می‌دهد که زنان همواره در حاشیه این رسانه‌ها رشد یافته‌اند و اگر هم گاهی به این تفریط جوابی داده شده، با گم کردن جایگاه اصلی زن در سترنوی واقعی حیات انسانی همراه بوده است و در واقع او را در یک نقش مردانه لحاظ کرده‌اند که با واقعیات جسمی و روحی او تطبیق ندارد. چنین برخوردی در نگاه زنان بیشتر به یک شوخی رسانه‌ای شباهت دارد.

دین نیز به عنوان یک عامل مهم فرهنگساز،

در این رابطه نقش خاصی دارد و السی به نظر می‌رسد که فقه شیعیه به رغم داشتن پتانسیل کفای برای حل مسائل مستحدثه به خصوص در حوزه مسائل زنان و سایر خورداری از چهارمهایی به عنوان الگو، تاکنون زمینه لازم را برای استخراج و استنباط مسائل زنان به دست نیاورده است و همین بر مسئولیت حوزه‌های شیعیه در این رابطه می‌افزاید. البته برخورد فقهی و غیرمنطقی گاهی مانع پویایی اجتهاد در این زمینه شده است حال آنکه این موضوع نیز موضوعی کاملاً تخصصی است که از عهده دین‌شناسان واقعی بر می‌آید هر چند در موضوع فلسفی و مسئله‌یابی ممکن است با بعضی شاخه‌های علوم مرتبط شود.

آداب و رسوم قومی نیز در پدیدایش نقش‌های خاص و در نتیجه مسائل مختلف برای زنان، بسیار تأثیر گذارند. آداب و رسوم هر جامعه در شرایط و اوضاع خاصی به وجود آمده، در فراز و نشیب ماندگار می‌شوند. البته گاهی دین شریف اسلام بعضی از این آداب فلت را از گردونه حیات خارج کرده و می‌تواند خارج کند.

در حیطه امور خانواده، از مقدمات تشکیل خانواده تا بقای آن و حتی در صورتی که کتسون یک خانواده با امر ملاقاتی یا فوت سرپرست خانواده برچیده می‌شود، بعضی از این آداب، مشکلاتی را متحصراً برای ختم خانواده یا دختران ایجاد می‌کنند که مضاعف بر مشکلات دیگر هستند در دین مسائل فرهنگی، نکته مهمی که سررشته آن به دست خود زنان است این است که به خودباوری لازم به معنای حقیقی نرسیده‌اند و با قاصله‌ای که از خویش‌تر خویش می‌گیرند مدلم بر مسائل خود می‌افزایند. عدم تقسیم امکانات رشد و تعالی انسان به طور عادلانه در سطح اجتماع عموماً و بین زنان و مردان خصوصاً (که خود مسئول عوامل متعدد و مخصوصاً عوامل فرهنگی است) از جمله مسائل موجود است که مشکلات فراوانی را در امری نظیر تحصیل و بعضی مشارکت‌های اجتماعی و سیاسی به دنبال آورده است.

محور دوم: کشف و تعیین روابط بین مسائل

یکی از محورهای مهم بحث در مسائل زنان، شناخت روابط بین مسائل است. اندک تاملی در مسائل زنان و کمترین توجه و دقت به علل عدم موفقیت دستگاه‌های ذیربط در حل مسائل زنان، به خوبی اثبات می‌کند که نمی‌توان یا نکته جزئی‌نگر به حل این مسائل نایل آمد. مسائل زنان از مغوله‌های فرهنگ اجتماع، سیاست، اقتصاد و... خارج نیست و هر پدیده‌ای از این مغولات پیچیدگی خاص خود را دارد و با علل و عوامل طولی و عرضی مختلف در ارتباط است. علاوه بر اینکه مسائل زنان به علت داشتن سابقه‌های طولانی در تاریخ، دارای پیچیدگی مضاعف هستند، لذا باید در کنار دیدن مسائل، در صدد کشف این روابط برآیم. به عنوان مثال، همه زنان ما خانه‌دار و فاقد فعالیت‌های درآمدزا هستند. طرح مالی اسلام، بدون آنکه وظیفه مالی را بر عهده زن قرار دهد در دو مغوله مهریه و نفقه‌سوی را در همان عرصه خصوصی از لحاظ مالی تأمین می‌کند. از این رو می‌توان گفت در دیدگاه اسلام، ارائه قوانین صرف در فضایی وسیع‌تر از خانواده، تمام راه‌حل نیست. اگر در جامعه ما در بعضی خانواده‌ها زن به حقوق خود نمی‌رسد ناشی از نبودن قانون مترقی نیست بلکه فرهنگ لازم شناخت حقوق وجود ندارد. اگر سطح آگاهی بالا رود و خانواده قبل از آنکه عرصه قانون باشد عرصه اخلاق و دانش شود، بخش‌های از این مشکل حل خواهد شد. گرچه گاهی

نیز این مشکل به وضع معیشتی کل خوار بازمی‌گردد، ولی این مشکل در هر صورت یک معلول است و در وهله اول با فرهنگ جامعه و در مرحله بعد با اقتصاد خانواده مرتبط است. حال اگر این روابط به خوبی کنکاش شوند و کارشناسان بتوانند تشخیص دهند که مشکلات هر کدام ناحیه متورم است و آنجا را به طور کلی و کلی تجهیز کنند، مشکلات اجتماعی و مسائلی که در سلسله معلول‌ها مطرح است حل خواهد شد.

محور سوم: تعیین اولویت‌ها
در عین حال که رسیدن به راه‌حل‌های پایدار برای مسائل زنان، رسالت اصلی متصدیان است و باید در یک نگاه جامع به این امر بپردازند ولی نظر به اینکه چنین پژوهشی اگر بخواهد اندیشه متعالی دینی را با توجه به زنان در جوانب مختلف بیان کند، زمان قابل توجهی را به خود اختصاص خواهد داد، ضروری است با شناسایی مسائل اساسی، آنها را با مستکن‌هایی به طور موثر حل کرد. برای کش چرخش اولویت‌های فوری، آمار و ارقام اگر بر اساس نظریه‌های اصولی و علمی باشد، حتماً آمده باشند می‌توانند مرجع قرار گیرند ولی با توجه به آنکه در حال حاضر چنین آمار دقیقی در اختیار نداریم که به دور از جنجال‌های تبلیغاتی به‌صورت آمده باشد بر اساس مسائلی که گذشته می‌توان گفت مهم‌ترین مسائل زنان مساجد فرهنگی است و تصحیح باور داشت‌های عمومی نسبت به زنان، توانمندی‌ها و حتی ثنوت‌های آنان، بسیاری از گرفتاری‌های موجود را حل می‌کند.

به نظر تعداد قابل توجهی از کارشناسان، از تحلیل مسائل زنان در مقالات مختلف، در نهایت به ریشه‌های فرهنگی می‌رسیم. شاهد آنکه در آن مدینه‌های فاضله‌ای هم که آرمان نسوی حقوق زن و مرد تا حدود زیادی حاصل شده است، زنان باز هم از مشکلات متعددی رنج می‌برند و رنج می‌برند و آنجا نیز در مساجد، گفتارهای کلی‌گرا، پاپ‌ها در راه اعتلای فرهنگ جامعه قدم برداشته.

شایدان ذکر است تعیین اولویت در مسائل زنان با یک دید جامع، دارای وضویتی متفاوت است. بر اساس طرح نظام جامع الگوی زن مسلمان، آن چه اولویت دارد ترسیم اصولی است که با تأسیس یا کشف آنها الگوی قابل دسترسی به‌دست می‌آید سپس با ناسی به آن در تمام سطوح خرد و کلان جامعه همه خلاصه‌ها برسد و افراد پس مجموعه‌های ذریع به طور هماهنگ به وظایف خود عمل می‌کنند. زن مسلمان نیز در (خانه یا اجتماع) هر کجا که باشد مسائل‌اش به حداقل می‌رسد. چراکه جایبیت و مرکزیت آن الگو، فرهنگ جامعه، مراجع قانون‌گذار و مجریان و متولیان را به سمت خود می‌خواند.

بنابر آن چه گذشت، وجود فضاهای خالی در بین هیئت‌های متعدد جهت حل مسائل زنان، از انسجام آنها کاسته و به همین نسبت کارکرد آنها را کاهش داده است. از این رو حلقه مفقوده در این بین، طرح نظام جامعی در جهت ارائه الگوست که ماسد این تحقیق با ذکر مقدماتی ضرورت نگاه نظام‌مند را بی می‌گیریم و سپس به شرح رئوس کلی آن می‌پردازیم.

پیش‌درآمدی بر ضرورت طرح نظام‌مند الگوی شخصیت زن مسلمان
مکاتب متعدد الهی یا بشری در هر زمینه و در هر زمان به وضوح نشان داده‌اند که ارائه هر برنامه عملی و هر الگوی قابل اجرا بر اساس محوریت انسان، سخت‌مبش بر نوع نگرش آن مکتب به انسان و تعیین جایگاه و موقعیت او در هستی است. در اولین گام می‌بایست تعریف

خود از هویت و نحوه ارتباط انسان با فضای پیرامون را معلوم کرد تا بتوان سازوکارهای مختلف را بر اساس آن مکتب خاص توصیه کرد. در غیر این صورت، هر چه تفکری قادر به الگوسازی برای آدمی نیست، پس از الگوسازی است که این دیدگاه بنیادین در زمینه عمل به معنی مجموعه قابلیت‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی-راهکارهای خود را پیدا می‌کند و متناسب با آن، داورهای لازم را ارائه می‌دهد. پیوسته دادن مکاتب مختلف به یکدیگر در امور جهان‌شناختی و ایدئولوژی‌ها، خطب آشکار است که در عصر تجدد برای برخی ملل رخ داده است و از سویی تعالقات متعددی به دیدگاه‌های بنیادین یا مجموعه فرهنگ خود داشته و از جنبه دیگر برقی توسعه دیدگان آنان را محصور کرده است.

در دنیای مدرن، تجدد تمام زمینه‌ها را یا ثانوی نسبتاً قابل پیش‌بینی درنوردیده و هیچ عرصه‌ای از سلطه اندیشه مدرنیته مصون نمانده و این خود بهترین دلیل بر این است که گونه‌های از نگاه به تکوین و چهره هستی و خصوصاً آدمی و تفسیر آن، دست در گونه‌های خاص از نحوه زندگی، ارتباطات و قوانین و توانمندی آن دارد غفلت از این معنا در حال فوق‌الذکر که پیش‌فرض‌های تجدد و ادر یک پست‌ر طبیعی تجربه نکرده‌اند، موجب دگرگونی‌های پر جنبش و بی‌اضطلاحی شده است که ناهمخوانی بین مبانی جهان‌شناختی و برنامه‌های عملی و الگوی مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را فراهم می‌آورد.

عده‌ای این معنا را زود در یافته و عده‌ای دیگر به هیچ قیمتی حاضر نیستند خود را از مواهب توسعه بی‌بهره سازنده کنار دست از مبانی

نگاه جامع به شخصیت زن مسلمان می‌تواند به اغراض مختلف صورت گیرد ولی به هر غرضی که صورت گیرد، طبعاً نگاهی نو است.

می‌شوند یا به رغم استفاده از این مواهب یا اعلان جنگ به مظاهر توسعه و دنیای مدرن، خود را در تناقضی آشکار رها می‌سازند. در این میان گفت‌وگو پیرامون طرح‌های جامع برای نظام شخصیت زن، قبل از آنکه سخن از زن باشد بحث از انسان است و در عین حال و امثال قالب زنانگی او است. به عبارت دیگر، هر تعسیری از انسان نگاهی به زن است. چراکه هیچ‌گاه نمی‌توان از قالب جسمانی و انوشت او به عنوان رکن اساسی بقا و ادامه حیات در چرخه طبیعت اغماص کرد. پس از آنکه ضرورت طرح مباحث بنیادین را پذیرفتیم باید منوجه باشیم که ارائه مطالب نظری و تئوریک نباید آن چنان فری به طرح شود که از واقع‌بینی عناصر و مؤلفه‌های تحقیق بکاهد و الگو را از دسترس انسان آزمون‌طلب به کلی خارج کند و این خود خصیصه نگاه نظام‌مند به مباحث زنان است که ما برآنیم مقصد تحقیق خود را رسیدن به آن قرار دهیم.

نگاهی به مبانی نظری و معرفتی مباحث زنان
الف) هویت انسانی ناشی از زن، به‌منظر می‌رسد. نسبیت به معنای فلسفی از حوزه علوم تجربی خارج است؛ چرا که تعریف موردنظر از انسان تعریفی است که به باطن گرایش دارد. گرچه مظاهر او از افعال ارادی، موضع‌گیری‌های عقلانی و گرایش‌های مثبت یا منفی اخلاقی حس‌گرفته‌ای است و بعضی گرایش‌های غیرمادی او را می‌توان به وسیله علوم عقلی و شناختی درک کرد. بنابراین، تعریف انسان را باید از مکاتب اخذ

کرد که داعیه کشف باطن و توصیف درون را بر عهده دارند جهت اختصاره مبانی خود را در این مبحث نگاه دینی شد. بلاغ قرار می‌دهیم و می‌گوییم: آدمی در این نگرش دارای جوهری هست فراملای که می‌تواند از تنگنای مادی بگریزد یا به قوانین قراردادی تن در دهد.

انسان تنها موجود در این عالم ماده است که می‌تواند خود را در حوزه تکلیف و قانون قرار داده، تسبیح و تقنین را بپذیرد و هموست که بین مایه شخصیت انسانی خود را از فنکارهای به نفع فطرت می‌گوسردا فطرتی که صواب بر مر کبی به نام طبیعت است انسان در حالی که هم به خوبی‌ها و هم به بدی‌ها آگاه است می‌تواند به جای پذیرفتن فرمانروایی عقل و فطرت پاکه حاکمیت طبیعت را در سرزمین وجود خود بپذیرد غرض آنکه اینها همه از مزایای هویت انسانی یعنی روحانیت و جنبه فیرمادی است. این هویت که از ورزش نفعه‌هایی در اقلیم وجود او روییده، آن روی سکه خدائشناسی است که اگر ساییده شود، روح نماینده‌ی از نمایش اصلی خود که خدائمان و خدایجوی است دور می‌شود. در آنچه گذشت هیچ تفاوتی بین زن و مرد دیده نمی‌شود و به عبارت معروف هروج انسانی نه زن است و نه مرد.

ب) هدفمند بودن انسان: در این دیدگاه انسان در خلارها نشسته است. هر معرفتی نسبت به او و ارائه هر حقی برای او و بیان هر تکلیفی بر عهده او، همه و همه در ارتباط با مبدأ و مقصد شکل می‌گیرد. انسان از حمن انسان در طبیعت قرار نگرفته است بلکه بر اساس تقویمی احسن و ارادتهای بی‌خطا در منظومه ماده‌یت و معدنویت پست‌انزول شده و اگر این ارتباط با مبدأ و مقصد حفظ شود جهانی تحت تسخیر لانه دست از مبانی

ج) انسان و تعاملش با طبیعت: (۸) در این منظر متعالی، ارتقاء باطن انسان با جهان طبیعت یعنی حیات گیاهی و جانوری و تشکیل بی‌جان ماده، یک ارتباط تسخیری است نه فقط تصرف تکنولوژیک مدرنیته، آدمی را در برخورد با طبیعت موجودی متصرف معرفی می‌کند که هر آنچه را در مسیر تجربه درآید به بند خود در آورده و چهره آن را در گون می‌کند ولی واقعیت این است که طبیعت مشهور انسان عصر تجدد نیست؛ چراکه تمام چهره خود را بکار، به بشر نشان نمی‌دهد. با یک نگاه دقیق و جامع می‌توان دریافت که در جنگ انسان با طبیعت، طبیعت فاتح میدان است؛ شاهد مدعا، مهار نشستن آثار و تبعات تکنولوژی و فناوری است. فقط آن‌گاه که تمام این دست‌ها خود را در مصحفی روشن به انسان بنمایانند، همان اختیار آنها را می‌توان به دست گرفت و روح تسخیر در سراسر هستی مدید. اینها همه یعنی ضرورت پیوندی وثیق بین این در راه‌مانده و آن مبدأ و مقصد این روند که راه خود را با شتاب به سوی مقصد علی می‌کند. دست‌ان خود را در دست دیگر همتوان گذاشته و حتی فریاد وحشت‌آور و تنها‌کننده او را می‌شنود.

د) انسان و اولین ظهور مدنیت: این موجود که گوشه عزلت و تنهایی را بر نمی‌تابد نخستین پاسخ به تنهای مدنیت را و امثال قالب جسمانی خویش است که وی را محتاج به دیگری کرده و این دیگری همسر است. از اینجا قصه زن بودن و مرد بودن و به تبع آن زوجیت شروع می‌شود و زن در این گردونه محور انس و مایه سکونت و قرار است. نتیجه آنکه اگر بتوان مدنیت را از صورت مدخله جهات بشری کسر کرده نمی‌توان در هیچ طرح

و برنامه‌ای از قالب جسمانی آدمی صرف‌نظر کرد و برای مرد منهای زن یا زن منهای مرد انگو و قسوت ارائه نمود مامدعی هستیم که دین همین اسلام این همه را با هم دیده و برای زن در وهله اول به عنوان انسان و در وهله دوم به عنوان زن نقل به پسر داری کرده است و از این راه باید برنامه عملی آن را استخراج کرد. تعاملات یادشده فراتر از حوزه محدود خانواده، تمام جامعه را در می‌نوردد و بر همین اساس مطرح تقنین و شریعت گسترده می‌شود.

ه) انوشت و ذکورت یک واقعیت عام: قانون‌گذاری که بدون گذار از کتاب تکوین و احسار ارائه کند به پزشکی می‌ماند که نمی‌داند برای کنگلین مریض و با کنگلین درد نه، چه می‌باید. در این نگاه زن بی‌آنکه فاقد کمالات انسانی باشد، از پوششی به نام زن بودن با تمام لوازمش بهره‌مند است که هم در مقام ارزشگذاری‌ها و هم در مقام بیان تکالیف و حقوق باید مورد ملاحظه باشد.

این لباس از آن دست پوشش‌هایی است که نمی‌توان آن را به کناری نهاد؛ چراکه اگر نخواهی زن باشی ناگزیر مرد هستی و گرنه بدون هیچ نمایان، علاقه‌کنش و انگیزه و تجلانی رها شده و بیش از آنکه یک چمدان پانسی یک چمدانی و بلکه چمدان هم نیستی؛ چراکه چمدانات نیز از شمول قانون زوجیت مستثنا نیستند.

طرح نظام جامع شخصیت زن مسلمان
روشن است که نگاه جامع به شخصیت زن مسلمان می‌تواند از منظرهای متفاوت و برای تأمین اعراض مختلف صورت گیرد ولی به هر فرضی که این مهم صورت گیرد طبعاً نگاهی نو است. اگرچه این نگاه نواز ضمیمه تحقیقات انجام‌شده در مسائل زنان با مباحث نظری، فلسفی، انسان‌شناختی، جامعه‌شناسی، روان‌شناختی و فقهی راجع به زن به‌دست می‌آید ولی نگرش سید شماتیک در همین زمینه‌ها آدمی را به فضاهای ناشناخته می‌کشد و جنبه تاریکی و طراوت موضوع هم همین است. اغراض هم در تعیین حدود و تصور بحث دخالت‌صده دارند؛ گاهی این نگرش نو صورت می‌گیرد تا در مرحله علوم توصیفی ما به تعاریف جدیدی از حوزه‌های وجود زن دست‌یابیم؛ گاهی به این منظور پژوهشی می‌کنیم که ضمن دست‌یابی به عناصر و مفاهیم ارزشی - که در متن دین وجود دارد و به نوعی می‌تواند تضارشات موجود بین مباحث‌های مختلف وجود زن یا حوزه‌های فعالیت او را حل کند - به یک الگوی جامع و ایدئال برسیم که جاذبیت آن موجب ترقی و تعالی زنان جامعه باشد؛ گاهی با طرح الگوی ایدئال می‌خواهیم در فضای موجود مسیر کنیم و سازوکاری همه‌جانبه بیندازیم که بتواند فاصله بین زن موجود و زن آرمانی را کم کند.

پانویشت
۱- در هر مسئله می‌توان از دیدگاه‌های علوم مختلف، مداری تحسین‌ساز، و مشاوره بهره گرفت و قانون‌گذاران و مجریان را به تعزک و فعالیت واداشت.
۲- وک سیمون دوبور، جی. پی.
۳- نهاد مطبق، تهران معطل در صف محو کرسی به سجده زبان، ش ۶۲، ص ۱۲۷ از نظر ایشان در شرایط فعلی از زنان فقط در مسائل قضایی می‌تواند استفاده می‌شود نه اینکه واقعاً کسی در صدد حل مشکلات آنها باشد.
۴- تفاوت‌های فوق در حالی است که بزرگترین نظیر سرچشمه صوفی یکی از شرایط تسخیر و انحصار زن به زنان شمرده‌اند. در ک معتمد مجلسی، چهار آئین، ج ۱۰، ص ۲۰۵.
۵- مهرداد فروتن‌پور، حلقه مباحث بودایی، جی. پی. و مسائل زنان، مجله زنان، ش ۲۲.
۶- کلمبیز بوروز، حقوق زنان، طرح سنده دیگر، مجله زنان، ش ۲۲، البته به نظر معتمدی، محقق مشکلات زنان در مسائل فقهی و مداری فقهی، صورت نیست و چنان فکشنی خلاف واقع است. در ک خبرنامه همدانی، ش ۱۲.